

توحید الوهی در نظام تعالیم وحی

قرآن می‌فرماید: ﴿وَالْهَيْكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره / ۱۶۳) با این آیه و نظایر آن، مقوله توحید الوهی حقیقتی غیر قابل انکار در آیات قرآنی است و جزو ارکان سعادت انسان خواهد بود. بلکه برخی از اهداف قرآن و شاید برترین هدف قرآن این حقیقت است که فرمود: ﴿وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَلِيَذْكُرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (ابراهیم / ۵۲) پس باید توحید الوهی را شناخت.

برای کشف رابطه رب با اله و در پی آن رابطه توحید ربوبی با توحید الوهی باید ابتدا به بررسی واژه اله در منابع لغوی و دیدگاه مفسران پرداخت و سپس آنها را با معیار قرآن ارزیابی کرد. چون حقیقت توحید الوهی در قاموس قرآن شناخته شود به درک درست تر از معنای عبادت و توحید عبادی راه خواهیم یافت. برای آن که قرآن کریم بین آنها پیوند ایجاد کرده و فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء / ۲۵) و آیاتی از این قبیل.

با شناخت توحید ربوبی، الوهی و عبادی و نیز درک پندارهای مشرکان، می‌توان به ارزیابی واقع‌بینانه از نظریه شفاعت، توسل و استغاثه رسید.

معنای لغوی اله

نوعاً لغت‌پژوهان و مفسران این واژه را در بررسی کلمه طیبه «الله» بحث می‌کنند. مانند خلیل بن احمد فراهیدی (م / ۱۷۵هـ) که می‌نویسد: «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَكْبَرِ هُوَ: اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَحْدَهُ... وَ التَّالَّةُ: التَّعْبُدُ قَالَ رُوْبَةُ سَبَّحْنَ وَ اسْتَرْجَعْنَ مِنْ تَأَلَّهِي ... وَ يُسَمُّونَ الْأَصْنَامَ التِّي يَعْبُدُونَهَا إِلَهَةً وَ يَسْمَوْنَ الْوَاحِدَ إِلَّاهًا، إِفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ»^۱ از نظر وی اله به معنای معبود است. در مصباح المنیر نیز می‌نویسد: «أَلِه، يَأَلِه من باب تَعَبَّ إِلَّاهَةً بِمَعْنَى: عِبَدَ عِبَادَةً وَ تَأَلَّه: تَعَبَّدَ وَ الْإِلَاحُ: الْمَعْبُود وَ هُوَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، ثُمَّ اسْتِعَارَ الْمُشْرِكُونَ لِمَا عَبَدُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْجَمْعُ أَلِهَةٌ، فَالْإِلَاحُ فِعَالٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ مِثْلَ كِتَابٍ بِمَعْنَى مَكْتُوبٍ»^۲ صحاح اللغة نیز همین معنا را ذکر و «إله» را به معنای مألوه یعنی معبود همانند امام به معنی مفعول دانسته و می‌گوید: لانه يُوْتَمُّ بِهِ وَ الْإِهَةُ، اسْمُ الشَّمْسِ ... فَكَأَنَّهُمْ سَمَّوْهَا الْإِهَةَ لِتَعْظِيمِهِمْ لَهَا وَ عِبَادَتِهِمْ

۱. فراهیدی، ترتیب کتاب العین، ج ۱، ص ۹۸، ماده «ال.ه».

۲. فیومی، المصباح المنیر، همان ماده.

اینها»^۱ مقایس اللغه ابن فارس نیز چنین می‌آورد: «أله: الهمزه و اللام و الها اصل واحد، و هو التعبد... و يقال تأله الرجل: اذا تعبد ... و الإلاهة: الشمس، سُميت بذلك لانّ قوماً كانوا يعبدونها... فأما قولهم في التحير أله يأله فليس من الباب، لانّ الهمزه واو.»^۲

در لسان العرب نیز در ماده أله می‌نویسد: «الإله: الله عزوجلّ و كل ما اتّخذ من دونه معبوداً، إله عند متخذة» سپس از ابوالهیثم چنین نقل می‌کند: ولا يكون إلهاً حتى يكون معبوداً و حتى يكون لعابده خالقاً و رازقاً و مدبراً و عليه مقتدرأ فمن لم يكن كذلك فليس إله... و اصل إله و لاه و معنا و لاه ان الخلق يولّهون إله في حوائجهم و يضرعون اليه فيما يُصيبهم و يفزعون اليه في كل ما يُنوبهم، كما يولّه كل طفل الى أمّه»^۳

در اقرب الموارد نیز اله را به معبود مطلق حق یا باطل معنا کرده و می‌نویسد: «الإله: المعبود مطلقاً بحق او باطل لأنّ الأسماء تتبع الاعتقاد لا ما عليه الشئ في نفسه»^۴

راغب در مفردات با تفصیل بیشتری به این بحث پرداخته می‌نویسد: «اله جعلوه اسماً لكل معبود لهم و كذا الذات و سموا الشمس إلهة لاتخاذهم إياها معبوداً، و آله فلان يأله، عبّد... فالإله على هذا هو المعبود، و قيل من أله أي تحيّر و تسميته بذلك اشاره الى ما قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «كلّ دون صفاته تحبير الصفات و ضلّ هناك تصاريف اللغات» و ذلك ان العبد اذا تفكر في صفاته تحيّر فيها و قيل اصله و لاه... لكون كل مخلوق والها نحوه... و عليه دلّ قوله تعالى ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ و قيل: اصله من لاه يلوه لياهاً أي: احتجب... وإله حقه ان لا يجمع اذ لامعبود سواه لكن العرب لا اعتقادهم ان ههنا معبودات جموعه فقالوا الآلهه»^۵

فیروزآبادی نیز شبیه قول راغب را می‌آورد می‌نویسد: «إله بمعنى مألوه... و التألّه: التّنسك والتعبّد وأله كفرح: تحيّر سپس اضافه می‌کند: أله على فلان: اشتد جزعه عليه و اليه: فزع ولاذ وألّه: أجاره وأمنه»^۶

۱. جوهری، الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۴، همان ماده و تقول: أله يأله ألهأ: أي تحيّر وأصله وله يوله ولها. و قد ألّهتُ على فلان أي اشتدّ جزعى عليه مثل ولّهت.

۲. ابن فارس، مقاييس اللغة، ج ۱، ص ۴۲، همان ماده.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۶۸.

۴. شرتوتی، اقرب الموارد، همان ماده.

۵. راغب، مفردات، ج ۱، ص ۱۷-۱۶.

۶. فیروزآبادی، بصائر ذوی التمييز، ج ۴، ص ۲۸۲.

در «املاء ما مَنَّ بِهِ الرَّحْمَنُ» نیز إله را مصدر به معنای مفعول دانسته است.^۱

معناشناسی اله در دیدگاه قرآن پژوهان

همه مفسران فریقین نیز بحث از این واژه را در بررسی لفظ جلاله «الله» آورده‌اند که بحثی دشوار و پر دامنه است. به قول فیروزآبادی، دانشمندان درباره اسم شریف «الله» بالغ بر ۳۰ مبحث را ذکر کرده‌اند، از اینکه این واژه سریانی است یا عبری؛ یا قول جمهور که می‌گویند: واژه‌ای عربی است، این کلمه عَلم یا صفت، مشتق یا جامد است. و مباحثی از این قبیل که حجم انبوهی از آن درباره ریشه‌یابی این واژه است.^۲

تفتازانی نیز می‌نویسد: همان گونه که اوهام در ذات و صفات حقتعالی متحیر مانده‌اند، در لفظ جلاله نیز همین گونه‌اند آیا این کلمه اسم یا صفت، مشتق یا غیر مشتق، علم یا غیر علم است و مباحثی از این قبیل که تحیر زاست.^۳

صدرالمتألهین نیز همین مطلب را بیان می‌کند: «واضطرَبْتُ أقوالهم فی لفظ الجلاله کما تاهت افکار العُقلا فی مدلولها»^۴

به گفته برخی از دانشمندان، خلیل و پیروان وی و نیز برخی از اصولیون و فقها «الله» را اسم جامدی دانند^۵ همان گونه که برخی از مفسران مانند فخررازی،^۶ فیروزآبادی^۷ و شربینی^۸ بر این قولند.

اما بیشترین افراد از لغت پژوهان و مفسران فریقین، این کلمه را اسم مشتق دانسته‌اند و در مجموع

۱. عکبری، املاء ما مَنَّ بِهِ الرَّحْمَن، ص ۵.

۲. ر.ک: فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، ج ۲، ص ۱۲. درباره پیشینه و سیر تطور کلمه جلاله «الله» بنا به آنکه از ریشه غیر عربی باشد ر.ک: رازی، تفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۶۰؛ عزّه دروزه، تفسیر الحدیث، ج ۳، ص ۲۰، علی اصغر حکمت، نه گفتار در تاریخ ادیان، ص ۱۲۰ به نقل از المعجم فی فقه لغة القرآن، ج ۲، ص ۶۸۷.

۳. به نقل از المعجم فی فقه لغة القرآن، ج ۲، ص ۶۷۷.

۴. صدرالمتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۲۶.

۵. ر.ک: بغوی، معالم التنزیل، ج ۱، ص ۱۵؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۴.

۶. رازی، تفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۵۸؛ درباره نقد دیدگاه‌های فخررازی، ر.ک: عاملی، العروة الوثقی، ص ۹۶-۹۵؛

۹۵؛ صدرالمتألهین، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۲۶؛ ملکی میانجی، مناهج البیان، ص ۸۶-۸۴.

۷. فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، ج ۲، ص ۱۲.

۸. شربینی، السراج المنیر، ج ۱، ص ۶ به نقل از المعجم فی فقه لغة القرآن، ج ۱، ص ۶۸۱.

دو ریشه اصلی برای آن برشمرده‌اند: الله از ریشه إلاه بر وزن فعال و از «لاه» (بر وزن فَعَلَ یا فَعِلَ) یلیه، لاهاً و لَيْهاً که به معنای ارتفاع احتجاب است. عرب به چیز مرتفع مانند خورشید «لاه» می‌گوید، طلعت و غربت لاه، یعنی خورشید طلوع و غروب کرد، خداوند را نیز به این معنا توصیف می‌کنند چون به قدری مرتفع است که «لا تدرکه الابصار». لاه به معنای احتجاب نیز هست. چون حقتعالی احتجب بالکیفیه عن الأوهام والظاهر بالدلائل والأعلام،^۱ شاید این احتجاب لازمه ارتفاع و علو مرتبت حقتعالی است در این ریشه، تفاوت بین إله و الله نمایان است.

آن چه مدنظر ما در این بررسی‌هاست - چنان که گفتیم - تحلیل معنای إله برای درک بیشتر و استوارتر از معنای توحید الوهی است. اگر الله از ولاه باشد توحید الوهی به معنای باور به یکتایی حقیقتی است که بلند مرتبت است و همواره از اوهام محجوب می‌ماند. اما اگر از ریشه إلاه باشد، توحید الوهی معنای دیگری خواهد داشت که باید بر مبنای ریشه آن بحث شود.

همه مفسران فریقین مانند همه لغت پژوهان - تا آنجا که جست و جو کردیم - به جز میبیدی^۲ در معنای مصدری آلله، عبادت را لحاظ کرده‌اند، هیچ قرآن پژوهی منکر این معنا نیست، آنان چنین آورده‌اند:

الف: أله كعبد وزناً و معنی، مشتق (مصدره) إلاهة، كعبادة و أوهه و أوهیه بالضم، فاله هو فعال بمعنى المألوه بمعنى المكتوب، يقال: فلان مثاله ای متعبّد. در قراءت ابن عباس از آیه ﴿... أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكَا وَاللَّهِتَكَ﴾ (اعراف / ۱۲۷) «آیا موسی و قومش را وا می‌گذاری تا در زمین تباهی به بار آورند و موسی، تو و خدایانت را رها کند؟» نیز چنین نقل شده «و یذرك وإلاهتک» یعنی تو و الوهیتت (معبود بودند) را رها کند.^۳

ب: إله معناه، يَحِقُّ لَهُ الْعِبَادَةُ^۴

۱. اساس این قول منسوب به سیبویه است و دیگران نیز آن را نقل کرده‌اند. ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۲۷؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۱؛ رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۵۶؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۰۲؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۵۶؛ میرزا جوآقا، مصباح الهدی، ج ۷، ص ۱۴۷.

۲. میبیدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۳۲.

۳. ر.ک: طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۲۷؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۱؛ طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۵۴؛ ابن عطیه، المحرر الوجیز، ج ۱، ص ۶۳؛ بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۱، ص ۹۴؛ ابن سیده به نقل از لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۶۸؛ زمخشری، اساس البلاغه، ص ۹.

۴. طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۲۷؛ طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۵؛ آنان این قول را پذیرفته‌اند و نیز: نک: بیان

ج: وألّله في الأصل: اسم جنس يقع على كل معبود، اسم لكل معبود، بحق أو باطل... ثم غلب (في عرف الشرع) على المعبود بالحق كالنجم على الثريا و البيت على الكعبة.^١

د: ألّله هو الذي يستحق أن يكون معبوداً.^٢

افزون بر این معنا برخی چنین نقل کرده‌اند:

یک. إله مشتق از مصدر ألّله است. لأن الخلق يألهون اليه. ای: یفزعون اليه فی امورهم. فقيل للمألوه، إله، كما قيل للمؤتم: امام و منه ألّله غيره، اذا أزال فَرَعَه و اجارَه، لان العابد يفزع اليه و هو يجيره في الواقع او في زعمه الباطل.^٣

دو. باز با همین مصدر آن را از ألّهت اليه، ای سکنت اليه دانسته‌اند در این صورت به این معناست: ان الخلق يسكنون اليه، ای الی ذکره.^٤

سه. برخی نیز اصل این کلمه را از وَلّه به معنای ولع دانسته‌اند و می‌گویند: از ألّه الفصیل اذا ولع است، بچه شتری که مشتاقان و حریصان به دنبال مادر خود می‌دود. چون العباد مولعون بذکره والتضرع اليه.^٥

چهار. باز گفته شده ألّه مشتق از مصدر «الّلاه» است که به دلیل سنگینی کسره بر «واو» آن را به همزه تبدیل کردند. در این صورت به معنای «إنّه الذی تحيّر العقول في كنه عظمتيه»^٦ برخی همین معنای دهشت و تحيّر را به طور مستقیم از ألّه که نقل کرده‌اند،^٧ در این صورت با حرف اضافه «فی» و سایر معانی با حرف اضافه «الی» است. آیت‌الله جوادی به طور مشخص، ألّه را از مألوه به معنای معبود

الحق به نقل از المعجم في فقه لغة القرآن، ج ١، ص ٦٧٠.

١. عاملی، الوجيز، ج ١، ص ٤٩؛ شیرازی، رياض السالكين، ج ١، ص ٢٣٣؛ زمخشری، الکشاف، ج ١، ص ٦؛ بیضاوی، انوار التنزيل، ج ١، ص ٦.

٢. ر.ک: رازی، التفسير الكبير، ج ١، ص ١٥٩.

٣. طوسی، التبيان، ج ١، ص ٢٧؛ طبرسی، مجمع البيان، ج ١، ص ٩١؛ ابوحیان، البحر المحيط، ج ١، ص ١٢٤؛ رازی، مفاتيح الغيب، ج ١، ص ١٦٧.

٤. ابوحیان، البحر المحيط، ج ١، ص ١٢٤؛ وی این قول را از مبرّد نقل کرده است. و نیز ر.ک: طبرسی، مجمع البيان، ج ١، ص ٩١؛ رازی، التفسير الكبير، ج ١، ص ١٦٥.

٥. رازی، التفسير الكبير، ج ١، ص ١٦٧؛ بیضاوی، انوار التنزيل، ج ١، ص ٧؛ آلوسی، روح المعانی، ج ١، ص ٥٦.

٦. طبرسی، مجمع البيان، ج ١، ص ٩١؛ ابوحیان، البحر المحيط، ج ١، ص ١٢٤؛ رازی، التفسير الكبير، ج ١، ص ١٦٦؛ بیضاوی، انوار التنزيل، ج ١، ص ٨؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ١، ص ١٠٢.

٧. ر.ک: رازی، التفسير الكبير، ج ١، ص ١٦٤.

و یا متحیر فیه یا مفهومی جامع بین این دو دانسته‌اند.^۱

ارزیابی دیدگاه‌ها

۱- آنان که به بررسی و تحلیل در پیشینه واژه جلاله در لغات عبری و سریانی و... پرداخته‌اند؛ اگر صرفاً در پی درک تطور لفظ (و نه معنای) این واژه‌اند و با این باورند که عرب، پیش از این واژه برای مدلول الله، کلمه‌ای داشته ولی بعداً کلمه الله با تطور در لفظ سریانی یا عبری (نه در معنای کلمه) آن جایگزین واژه قبلی در زبان عربی شده است، در این صورت این بررسی‌ها بحثی علمی و قابل پذیرش است بدون آن که ثمره عملی داشته باشد. اما اگر در جست و جوی کشف تغییر و تطور در معنا و مفهوم این واژه‌اند نمی‌توان دلیلی بر آن اقامه کرد. چون معنای الله دست کم به معنای بسیط آن به عنوان اساس معارف بشری برای عرب‌ها و غیر عرب‌ها پیش از ورود این لفظ به فرهنگ آنان، آشکار بوده است. چون هر انسانی در سرشت خود خدا را می‌شناسد و به او گرایش دارد و تبدیلی در فطرت او نیست همان گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...﴾ (روم / ۳۰) امیرمؤمنان علیه السلام نیز می‌فرماید: خداوند انبیا را در میان مردم مبعوث کرد «لیستأذوهم میثاق فطرته؛ تا پیمان فطرت را از آنان بستانند.»^۲ و در تعبیر دیگری می‌فرماید: «و کلمة الإخلاص فانها الفطرة؛ لا اله الا الله، همان سرشت [آدمی] است»^۳ نخستین انسان در این زمین نیز حجت خدا بلکه خلیفه او بوده^۴ و امکان ندارد از معنای این حقیقت بی‌خبر باشد. در داستان هابیل و قابیل نیز هابیل به قابیل می‌گوید: ﴿... إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ (مائده / ۲۸) این تعبیر نشان می‌دهد مدلول الله برای انسان‌های نخستین، شناخته شده بوده است.

۲- آنان که «الله» را از ریشه «لاه» به معنای ارتفاع و یا احتجاب دانسته‌اند، باید توحید الوهی را به معنای باور به یکتایی حقیقتی بدانند که بلند مرتبت است و همواره از اوهام محجوب می‌ماند ولی با

۱. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۲۷۹. برخی از دانشمندانی که به تفصیل اقوال درباره اسم جلاله الله را نقل و درباره آن بحث کرده‌اند عبارتند از: فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۱۶۲-۱۵۸؛ شیرازی، ریاض السالکین، ج ۱، ص

۲۳۲؛ مجلسی، مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۰۴؛ فیروزآبادی، بصائر ذوی التمییز، ج ۲، ص ۲۰-۱۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه اول.

۳. همان، خطبه ۱۶۰.

۴. برای توضیح بیشتر ر.ک: جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۱۶۰-۱۸.

دلایل و اعلام نمایان می‌شود. شرک الوهی در این معنا، پنداشتن حقیقتی دیگر در مرتبت و احتجاب با حقتعالی است که تنها در سطح خیال و وهم مشرک حضور دارد بدون آنکه انعکاس در رفتار و عمل مشرک داشته باشد. این معنا تام نیست چون اولاً؛ بعید است بتوان گفت: همه انبیا آمده‌اند تا این توهم صرف را بزدایند. افزون بر آن از آیات قرآن استفاده می‌شود مانع اعتقاد به توحید الوهی، استکبار است که در رفتارهای بیرونی بروز می‌یابد نه آنکه تنها در حد خیال و پندار باشد ثانیاً؛ همان گونه که برخی از مفسران گفته‌اند - هرچند حقتعالی رفیع و پوشیده از اوهام و خردهاست اما این امر موجب نمی‌شود لفظ جلاله را از این ماده بگیریم به ویژه آن که آیه یا روایتی آن را تأیید نمی‌کند^۱

۳- سایر معانی از ریشه إله در مجموع در چهار معنای اصلی دسته‌بندی می‌شوند، معبود، التجاء اشتیاق و تحیر؛ توضیح و ارزیابی آنها بدین شرح است:

الف: آنچه که قرآن پژوهان تقریباً بالاتفاق برای مصدر إلهه پذیرفتند و إله را به معنای مألوه یعنی: معبود دانستند، قابل دفاع است. و از آیات قرآن می‌توان پیوند بین عبادت و إله را مشاهده و بر صحت نظریه قرآن پژوهان تأکید کرد، مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿... إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا...﴾ (بقره / ۱۳۳) «آن گاه که یعقوب به پسرانش گفت: پس از من چه چیزی را خواهید پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است می‌پرستیم...» و این آیه که مدار رسالت انبیا را بیان می‌کند ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُون﴾ (انبیا / ۲۵) «و ما پیش از تو هیچ پیامبری را به رسالت نفرستادیم مگر اینکه به او وحی می‌کردیم که معبودی جز من نیست، پس شما و امت‌هایتان مرا بپرستید». باز آیاتی متعدد که از منطق انبیا از حضرت نوح گرفته تا سایرین چنین خبر می‌دهد: ﴿... فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...﴾ (اعراف / ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵) «ای قوم من، خدا را بپرستید که شما را معبودی جز او نیست» و آیاتی دیگر در این زمینه که عبادت را برای إله حق، دانسته است.^۲

ب: واژه اله تنها برای معبود حق وضع شده، الف و لام بر اسم جلاله «الله» برای تعظیم و تفضیم می‌باشد. همان گونه که سیبویه می‌گفت: اسمای الهی معرفه‌اند. هرچند این نظریه از برخی از دانشمندان که این کلمه را اسم جنس محسوب و بر هر معبود حق یا باطل قابل اطلاق می‌دیدند - و

۱. ر.ک: ملکی میانجی، مناهج البیان، ص ۸۹.

۲. مانند آیات: توبه / ۳۱، انعام / ۱۰۲، هود / ۵۰، ۶۱ و ۸۴، مؤمنون / ۲۳.

گفتند از باب غلبه بر معبود حق به کار رفته، - فاقد دلیل است. چون - همان گونه که گفتیم - بشر همزاد با سرشت توحید ربوبی و الوهی است هرچند بعداً دچار انحراف می‌شود. از آیه‌ای که می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...﴾ (بقره / ۲۱۳) نیز می‌توان این معنا را استفاده کرد، آیت‌الله جوادی در تفسیر این آیه می‌گویند:

«مردم پیش از بعثت حضرت نوح عليه السلام زندگی ساده‌ای داشتند و با بینش بسیط و منش مشترک امت واحدی بودند که هم در جهان بینی همفکر بودند و هم در تشخیص حق و باطل هم رأی. اختلاف جزئی را نیز با رهنمود عقل و هدایت پیامبران پس از حضرت آدم رفع می‌کردند.»^۱

با این معنا از آیه شریفه می‌توان گفت: همفکری آنان در جهان بینی، مبتنی بر درک درست آنان از خالق، رب و اله هستی بوده است. بنابراین، اگر اله در ذهن و گفتار مشرکان بر غیر حقتعالی اطلاق گردید، انحرافی بود که بر اثر پیروی از ظن و گمان و نیز خواسته‌های نفسانی و در نسل‌های بعدی در اثر تقلید از نیاکان جاهل، صورت پذیرفت، حاصل آن که اصل وضع این واژه برای مطلق معبود حق و باطل نیست. به عنوان مثال واژه آب برای عنصری خاص وضع شده است اگر کسی سراب را آب ببیند و این کلمه را بر سراب اطلاق کند معنا عوض نمی‌شود و خطای او تصحیح نمی‌گردد، در واقع معبودهای مشرکان نیز اله نبوده و نیستند. همانند سرابی که خطا کننده نام آب بر آن نهاده است و می‌توان در هنگام رسیدن به سراب که حقیقت برای او کشف می‌شود به وی گفت: این آب، تو را بی‌نیاز نمی‌کند، همان گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿فَمَا أُغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمْ...﴾ (هود / ۱۰۱) چون به تعبیر قرآن همه هستی سمت «عبد بودن» دارند و نام عبد بر آنها صادق است به جای آن که معبود باشند ﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ (مریم / ۹۳) در روز قیامت نیز که حقایق آشکار می‌شود معبودان به عابدان خود می‌گویند: ﴿إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ﴾ (یونس / ۲۹) و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَكَأَنُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾ (احقاف / ۶) پس نه معبودی غیر خداست و نه عبادتی برای بت‌ها تحقق خواهد یافت.

ج: از برخی از روایات نیز می‌توان چنین استفاده کرد، اولاً: الله مشتق از اله است ثانیاً: اله به معنای معبود می‌باشد ثالثاً: اله تنها در معبود حق به کار رفته است. رابعاً: اله با حرف اضافه «إلی» به معنای إلتجاء و با حرف اضافه «فی» به معنای تحیر است و هر دو معنا درباره حقتعالی به کار می‌رود.

۱. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

مانند این روایات که مرحوم صدوق با سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که در آن امام می فرماید:

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: الله، معناه المعبود الذی یأله فیہ الخلق و یؤله الیه. و الله هو

المستور عن درک الابصار، المحجوب عن الاوهام و الخطرات^۱

یأله فیہ یعنی درباره او سرگشته و حیرانند و یؤله الیه یعنی بدو پناه می برند و یا به او

اشتیاق دارند.

سپس امام باقر علیه السلام چنین ادامه می دهند:

«الله، معناه المعبود الذی أله الخلق عن درک ماهیته و الاحاطة بکیفیه. و یقول

العرب: أله الرجل اذا تحیر فی الشیء فلم یحط به علماً، و وله اذا فزع الی شیء مما

یحذره و یخافه. فالاله هو المستور عن حواس الخلق»^۲

در روایتی از امام علی علیه السلام نیز چنین می خوانیم:

«کیف یصف إلهه من یعجز عن صفه مخلوق مثله»^۳

قاضی سعید در شرح حدیث امام باقر علیه السلام می گوید:

«و الحاصل من کلامی الامامین أن الإله، فعال بمعنى المعبود من أله بمعنى عبد و

قد لوحظ فیہ معنی اخر و هو معنی أله اذا تحیر»^۴

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام که بنا به نظر علامه مجلسی با سند حسن نقل شده،^۵ چنین

می خوانیم:

«... الله مشتق من إله، و إله تقتضی مألوهاً»^۶

عبارت یقتضی مألوهاً به این معناست: جوهره لفظ إله، دلالت بر وجود معبودی می کند که پرستیده

شود و یا گفته شده خود این ترکیب (تقتضی مألوهاً) به معنای معبود است؛ یا اقتضا دارد که معبود

۱. صدوق، کتاب التوحید، ص ۸۹، ح ۲.

۲. همان.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۲.

۴. قاضی سعید، شرح کتاب التوحید، ج ۲، ص ۵۲.

۵. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۲.

۶. صدوق، کتاب التوحید، باب اسماء الله، ص ۲۲۰، ح ۱۳.

باشد.^۱ البته از خطبه امام رضا علیه السلام که می‌فرماید: «له معنى الربوبية اذ لا مربوب و حقيقة الألهية اذ لا مألوه»^۲ چنین استفاده می‌شود که برای حقتعالی هر صفت کمالی در وجود برای حقتعالی بذاته ثابت است نه آن که از دیگری تحصیل شود همان گونه که قاعده «ان الواجب الوجود لذاته، واجب لذته من جميع الوجوه» بر آن دلالت دارد^۳ مرحوم طریحی این حدیث را چنین معنا کرده است: سُمِّيَ نفسه بالإله قبل ان يعبد من العباد^۴ سپس طریحی می‌نویسد: و فی حدیث بیت الحرام «و يألوهون اليه ای يشتاقون الي وروده كما تشتاق الحمام الساكن به اليه عند خروجه»^۵

اگر إله را به معنای صرف معبود بدانیم، توحید الوهی به معنای باور به حقیقتی است که عبادت تنها برای او تحقق می‌یابد و باید برای درک بیشتر این معنا به تحلیل مفهوم عبادت پرداخت. لیکن با توجه به معنای إله در روایات مذکور و نیز دیدگاه لغت پژوهان و مفسران که معنای دیگر برای إله را انکار نکرده‌اند باید در جست و جوی کشف پیوند عبادت در معنای الوهیه (و إله به معنای معبود) با دیگر معنای برآییم که ارباب لغت و قرآن پژوهان برای واژه إله آورده‌اند به نظر ما کشف این پیوند، کمک شایانی به درک معنای عبادت می‌کند.

یک: پیوند سبب و مسبب

ما عبادت را چه به معنای تذلل و خضوع، یا نمایش مملوکیت و مربوبیت بنده به مالک و رب، و یا حتی مطلق اطاعت بدانیم باید محرک و عاملی که این تذلل و نمایش و اطاعت را به وجود می‌آورد بازشناسیم. به نظر می‌رسد این عامل در معنای دیگری است که لغت‌شناسان و مفسران برای این واژه ذکر کرده‌اند و می‌تواند پیوند منطقی سبب و مسببی بین آنها با معنای عبادت داشته باشد. در این صورت احتمال دارد إله در اصل برای معبود وضع شده باشد و معنای دیگر سبب برای عبادت به شمار آیند.

عبد باید معبود خود را رب ببیند یعنی مالک مدبری که تدبیر بخشی یا همه زوایای حیات عابد را در دست دارد تا در پیشگاه وی برای دفع زیان و جلب سود عبادت کند. یعنی التجا برد و مملوکیت و

۱. مجلسی، همان.

۲. صدوق، کتاب التوحید، باب التوحید و نفی التشبیه، ص ۳۸، ح ۲.

۳. ر.ک: صدوق، همان، حاشیه کتاب التوحید.

۴. طریحی، مجمع البحرین، ج ۶ ص ۳۴۰.

۵. همو.

مربوبیت خود را به نمایش گذارد و از او اطاعت کند، پس عبادت ریشه در نیازهای عابد دارد که عبارتند از:

الف: نیاز به برآوردن خواسته‌ها و نجات از شداید و سختی‌ها: این نیاز و نجات موجب می‌شود عابد به معبودش روی آورد و پناه برد. پس إله می‌تواند مشتق از مصدر أَلَّه باشد یعنی: از باب «أله الرجل يأله إذا فزع من أمر نزل به، فألهه ای: اجاره فکل مخلوق يألهون إلی الله فی امورهم و هو معبودهم و ازال فزعهم و أجارهم»

هرچند بسیاری از آدمیان بر اثر جهالت یا غفلت و عادت در حال عادی گمان می‌برند بر آوردن نیازها و رفع شداید و زیان‌ها در دست معبودهای ساختگی است و آنها را به اشتباه مالک مدبر امور خود می‌بیند اما - اگر این غفلت پررنگ نباشد - چون امیدش از همه جا قطع شود به معبود واقعی که همان مالک مدبر واقعی است روی می‌آورد. این معنا در روایات معصومان علیهم‌السلام نقل شده است. مانند حدیث مرحوم صدوق از امام حسن عسگری علیه‌السلام که با سند خود در باب معنای بسم الله الرحمن الرحیم چنین می‌آورد:

عن الامام العسکری علیه‌السلام فی قول الله عزوجل بسم الله الرحمن الرحيم: الله هو الذی يتأله اليه عند الحوائج و الشداید کل مخلوق عند انقطاع الرجاء من کل من دونه و تقطع الاسباب من جميع ما سواه، يقول: بسم الله ای أستعين على اموری کلها بالله الذی لا تحقُّ العبادة إلا له، المغیث اذا استغيث، و المجیب إذا دعی، و هو ما قال رجل للصادق علیه‌السلام: یا ابن رسول الله ذلنی علی الله ما هو؟ فقد أكثر علی المجادلون و حیرونی، فقال له: یا عبدالله هل رکت سفینه قطاً؟ قال: نعم، قال: فهل کسر بک حیث لاسفینه تُنجیک ولا سباحه تُغنیک؟ قال: نعم، قال: فهل تعلق قلبک هنالك أن شیئاً من الأشياء قادر علی أن یخلصک من ورطتک؟ فقال: نعم، قال الصادق علیه‌السلام: فذلک الشیء هو الله القادر علی الإنجاء حیث لا مُنجی، و علی الاغاثه حیث لا مغيث ...

قال: و قام رجل إلى علی بن الحسین علیه‌السلام فقال: أخبرنی عن معنی بسم الله الرحمن الرحيم، فقال علی بن الحسین علیه‌السلام: حدثنی أبی، عن أخیه الحسن، عن أبیه أميرالمؤمنین علیه‌السلام أن رجلاً قام إليه: فقال: یا أميرالمؤمنین أخبرنی عن بسم الله الرحمن الرحيم ما معناه؟ فقال: إن قولک: «الله» أعظم اسمٍ من أسماء الله عزوجل و هو الاسم الذی لا ینبغی ان یسمى به غیر الله و لم یتسمَّ به مخلوق، فقال الرجل فما تفسیر قوله:

«الله»؟ قال: هو الذى يتأله إليه عند الحوائج و الشدائد كل مخلوق عند انقطاع الرجاء من جميع من هو دونه، و تقطع الأسباب من كل من سواه و ذلك أن كل مترس فى هذه الدنيا و متعظم فيها و إن عظم غناؤه و طغيانه و كثرت حوائج من دونه إليه فإنهم سيحتاجون حوائج لا يقدر عليها هذا المتعظم، و كذلك هذا المتعظم يحتاج حوائج لا يقدر عليها، فينقطع إلى الله عند ضرورته و فاقتته حتى إذا كفى همّة عاد إلى شريكه، أما تسمعُ الله عزوجل يقول: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ﴾ (انعام / ٤١) فقال الله عزوجل لعباده: أيها الفقراء إلى رحمتى إنى قد ألزمتكم الحاجة إلىّ فى كل حال، و ذلّة العبودية فى كل وقت، فإلىّ فافزعوا فى كل أمر تأخذون فيه و ترجون تمامه و بلوغ غايته. فإنى إن أردت أن اعطيكم لم يقدر غيرى على منعكم و إن أردت أن أمنعكم لم يقدر غيرى على إعطائكم، فأنا أحق من سئل، و أولى من تُضرع إليه، فقولوا عند افتتاح كل أمر صغير أو عظيم: بسم الله الرحمن الرحيم اى أستعين على هذا الأمر بالله الذى لا يحقّ العبادة لغيره، المغيث إذا استغيث، المجيب إذا دعى...^١

به تعبیر استاد آیت‌الله جوادی، رابطه تکوینی موجودی که عین فقر است تنها به خدایى است که عین غناست و این پیوند گرچه در حال عادى محبوب و مستور است لیکن در حال اضطرار مکشوف و مشهود خواهد بود و در همه احوال تنها ملجأ هر مخلوق فقط خداست.^٢

ابن عباس نیز چنین نقل می‌کند: الله هو الذى يأله كل شيء و يعبده كل خلق^٣

ضحاک بن مزاحم از تابعین نیز می‌گوید: «انما سمى الله، إلهاً، لان الخلق يتألهون اليه فى حوائجهم، و يتضرعون اليه عند شدائهم»^٤

از برخی از ارباب لغت نقل شد که گفته‌اند: اصل إله، ولاه و معنای ولاه این است ان الخلق يؤلهوه اليه فى حوائجهم و يتضرعون اليه فيما يُصيبهم و يفزعون اليه فى كل ما ينوبهم كما يؤله الطفل الى امه. به نظر می‌آید همین معنا را بتوان از این تعبیر قرآن استفاده کرد که می‌فرماید: ﴿... ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمْ

١. صدوق، کتاب التوحید، ص ٢٣٠ باب معنی بسم الله الرحمن الرحيم، ص ٢٣٠.

٢. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ١، ص ٣١٥.

٣. طبری، جامع البیان، ج ١، ص ٥٤.

٤. ر.ک: قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ١، ص ١٠٣.

الضَّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ ﴿نحل / ۵۳﴾ شاید این روایات است که می‌فرماید: «الله اله كل شيء»^۱ و یا «الله اله الخلق»^۲

همان گونه که از روایت امام عسگری علیه السلام استفاده می‌شود، بین إله به معنای معبود با معنای مُلتجی، مجیر و مستغیث پیوند به چشم می‌خورد. در این روایت نیز به آیه قرآن استشهاد شد بر این که چون آدمی از همه چیز منقطع شود و چهره واقعی اشیا را که جز سمت اسبابی ندارند، مشاهده کند به معبود واقعی اش با تمام اخلاص روی می‌آورد. ظاهراً همین روی آوری و التجا ریشه إله را نمایان می‌سازد که از «أله الرجل ياله اذا فزع من امر نزل به فألهه ای: اجاره» است. به نظر می‌رسد می‌تواند به طور روشن‌تر از این آیات شریف پیوند بین إله با التجا و اجاره را دریافت: ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَايَ فَارْهَبُونَ * وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ * وَمَا بَكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ * ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضَّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾ (نحل / ۵۴-۵۱)

چون إله واحد است پس رهبت و ترس از معبودهای دیگر که مبدا ضرر و زیانی برسانند، بی معناست و چون همه آسمان‌ها و زمین (مجموعه آفرینش) ملک خداست پس همه چیز تنها سمت مملوکیت دارند و همه اسباب برای جلب منفعت و دفع ضررند که در اختیار اوست و آیین حیات نیز پیوسته برای اوست، پس تقوا و بازداشتن خویش از مهابت و خشم و ترس از اضرار از غیر خدا، بی معناست. هر نعمتی از آسایش و منفعت و... از اوست. وانگهی چون گزندی به ما رسد فقط به او روی می‌آوریم و به درگاه او تضرع می‌کنیم و چون معبود واقعی که در حال اضطرار او را خالصانه یافتیم و خواندیم آن گزند را برطرف سازد گروهی بی آنکه انتظار رود برای پروردگارشان شریکانی می‌پندارند. پس شرک در الوهیت یعنی ترس و رهبت، تقوا و بازدارندگی از اضرار معبودهای ساختگی که به گمان مشرک، بخشی از تدبیر امور وی در اختیار آنهاست و ناگزیر وی را به التجاء و تضرع فرا می‌خواند. نکته دیگر در این آیات این است که آغاز این آیات شریفه تعبیر إله و پایانش با ربّ است. و این نیز با توجه به محتوای آیات حکایت از پیوند إله با ربّ دارد، هر الهی، ربّ است و چون ربّ یگانه است پس إله هم یگانه است.

در صورتی که إله را به معنای معبود و معانی دیگر این واژه را سبب برای عبادت بدانیم، در تعریف

۱. رک: عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۴، ح ۲؛ کلینی، الکافی، به نقل از البرهان، بحرانی، ج ۱، ص ۴۴.

۲. عیاشی، همان، ح ۱۹.

توحید الوهی باید منتظر تحلیل معنای عبادت بمانیم، هر چند نمی‌توان از این حقیقت غافل ماند که إله در این معنا حقیقتی است که در نظر عابد به طور مستقل مالک شئون اوست و قدرت، حکمت و رحمتی دارد که هرگز از عابد خود دریغ نمی‌کند و مانعی بر سر راه او نخواهد بود، اگر این استقلال نباشد، دست کم مانع در پیش روی معبود اوست چون فرض این است که خودش استقلالی ندارد تا بخواهد بدون هیچ مانع و رادعی مقصودش را تحقق بخشد.

ب: نیاز به تسکین و آرامش: عابد در شداید و نیازها و یا در شرایط اضطراب که به لحاظ روحی دچار پریشانی و دلواپسی است با یاد معبودش تسکین می‌یابد چون در نظر عابد، معبود ملکیت و تدبیر امور وی را در دست دارد و عابد در آن شرایط آنها را مشاهده می‌کند و به نظر وی می‌تواند او را از پریشانی نجات دهد و به او آرامش بخشد، و یا سرشت آدمی به گونه‌ای خلق شده که در سرشت خود جز با معبودش آرام نگیرد و این آرامش را با تواضع و تذلل و نمایش مملوکیت خود، به دست می‌آورد. پس إله می‌تواند از تعبیر *أَلْهَتْ* الیه، یعنی سکنت الیه باشد. البته می‌توان معنای آرامش را *لازمه التجا* و اشتیاق به معبود دانست بدون آن که گفته شود سکونت به طور مستقل سبب برای عبادت و یا *أَلِهَ* به معنای سکن است.

ج: اشتیاق به معبود: در این صورت اصل این کلمه از *وَلَهَ* به معنای *وَلَعَ* است از «*أله الفصیل اذا ولح إلی أمه*» همانند بچه شتری که مشتاق و حریص در پی مادر خود است و شیدای اوست، چون او را پناهگاه خود در حیات خویش می‌بیند و به او تعلق دارد؛ عابد نیز همین ذهنیت را دارد دل او نیز سرشته به شیدایی معبود است و معبود در ذهن او پناهگاه برای تداوم حیات است امام *سجاده السجده* می‌فرماید: «*اللهم ان قلوب المخبّتين الیک واله*»

د: تحیر و دهشت زدگی در برابر معبود: این معنا با حرف اضافه «*فی*» به کار رفته و تسکین دل‌ها با یاد معبود قابل جمع است، چون این سرگشتگی به جای آنکه دافعه باشد، موجب جاذبه است و به جای آنکه بگریزند، پناه می‌دهد و عابد را به خضوع و اطاعت فرا می‌خواند. البته این معنا برای ریشه *إله* نسبت به سالکانی است که مراتبی از سیر و سلوک را پیموده‌اند به تعبیر استاد آیت‌الله جوادی که می‌گوید:

«*تحیر در ذات حقتعالی تحیری ممدوح و زیباست، تحیر و سرگشتگی برای انسان راه نپیموده، رنج آور و برای سالک به مقصد رسیده شیرین و لذت بخش است... این تحیر شورانگیز، ویژه ره یافتگان و واصلان است، از این رو رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مناجات خود با خدای سبحان عرضه می‌داشت «*رب زدنی فیک تحیراً*» و این همان تحیر ره یافتگان*

و واصلان است که در حیرتند که از کدام نام خدای سبحان تبرک جویند و از کدامین چشمه سار زلال فیض الهی بنوشند.^۱

دو. تفکیک معنای استعمالی عرفی شایع با معنای وضع لفظی

وجه دوم برای کشف رابطه إله به معنای معبود با إله به معنای دیگر، تفکیک بین معنای اله در استعمال عرف (و الله در استعمال متشرعه) با معنای لغوی آنهاست. در این فرض، إله به معنای معبود برای این واژه در کتاب‌های لغت و تفسیر و نیز در برخی از روایات (که الله را به معنای معبود می‌دانست) بنا به استعمال عرفی آن است ولی معنای اصلی که این کلمه برای آن وضع شده التجاء، اشتیاق، حیرت و... می‌باشد. شاید به همین دلیل هیچ کدام از لغت شناسان و مفسران - تا آنجا که می‌دانیم - در جنب معنای عبادت برای الوهیت، معانی دیگر را انکار نکرده‌اند.

شاهد بر این مطلب، تأمل در متن روایات یاد شده است که با این تعابیر از امام علی علیه السلام نقل شده‌اند: «الله بمعناه المعبود الذی یأله فیہ الخلق و یؤله الیه» باز این روایت از امام باقر علیه السلام که فرمود «الله معناه المعبود الذی إله الخلق عن درک ماهیته... یقول العرب إله الرجل اذا تحیر فی الشیء... و وَّله اذا فرغ الی شیء مما یحذره...» در روایت امام عسگری علیه السلام نیز فرمود: «الله هو الذی یتأله الیه عند الحوائج و الشدائد کل مخلوق...» باز روایت امام علی علیه السلام از امام سجاده علیه السلام از اجدادشان علیهم السلام که در جواب شخصی که گفت فما تفسیر قوله «الله»؟ قال علیه السلام: «هو الذی یتأله الیه عند الحوائج و الشدائد کل مخلوق»

برخی از مفسران مانند میبیدی نیز از وجوهی که برای إله ذکر کرده‌اند تنها دو وجه را اختیار کرده و می‌گوید: إله یا از یؤله الیه فی الحوائج ای یفرع الیه فی النوائب و یا از لاهت الشمس اذا علّت و سمیت الشمس إلهة لأنها تعلو، فاذا معنی «اله» هو الربّ الذی تعالی مکانه و منزلته...^۲

با این تفکیک، توحید الوهی به این معنا خواهد بود: یکتا دانستن من التجاء و أجار الیه و تحیر فیہ و فزع له و وَّله و سکنت الیه، این معنا با سرشت انسان که به ربّ و إله خود گرایش دارد و در هنگام اضطراب بروز می‌کند، - هرچند مرفه‌ی باشد که بر اثر خوشگذرانی‌ها از معبود واقعی‌اش غافل مانده

۱. جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲. میبیدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۳۲.

است^۱ - سازوار است. و چون در کنه عظمت وی بیندیشد، سرگردان و دهشت زده می‌گردد در این معنا واژه إله باز تنها برای حقیقتی وضع شده که چنین اوصافی دارد و در ژرفای وجود انسان شناخته شده است نه آنکه این واژه برای مطلق ما یلتجی الیه و فرع له و... حق یا باطل وضع شده باشد پس الف و لام بر اسم جلاله در این معنا نیز برای تعظیم و تفضیم است.

باز در این معنا برای اله نیز چون الهه‌های دیگر به دلیل آنکه فاقد ربوبیت‌اند و هیچ ملکیت و تدبیری نسبت به خواننده خود ندارند نمی‌توانند تا امور او را تدبیر کنند پس اله واقعی نیستند؛ هرچند مشرک در پندار باطل خود سمتی از ربوبیت به آنها می‌بخشد و در پی آن به آنها پناه می‌برد تا نیاز خود را برآورده و شدت و سختی را به رفاه و آسایش تبدیل کند.

سه: انسلاخ از معنای واقعی

در این فرض می‌گوییم: إله برای من یَحِقُّ له العبادة وضع شده همان گونه که برای تمام معانی از ریشه إلاهه و الوَلَه از التجاء، اشتیاق، تحیر، ولوع و... وضع شده است. الف و لام بر سر الله نیز برای تعظیم و تفضیم است. توحید الوهی نیز همان قبلی است. اما چون مشرکان این واژه را برای اصنام در آیاتی نظیر: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَأْتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً...﴾ (انعام / ۷۴) و طاغوتیان برای خودشان بنا به آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي...﴾ (قصص / ۳۸) و نصاری بنا به آیه: ﴿أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي آلِهِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (مائده / ۱۱۶) استخدام کردند - و در واقع از موقعیت این کلمه استفاده کردند - این واژه از پاره‌ای از معانی خود منسلخ شد. چون در این استخدام نمی‌توان همه آن معانی را منتقل کرد - همان گونه که در واقع معنای عبادت انتقال نیافت - و تنها در معنایی از معانی مانند يتأله اليه الحوائج و الشدايد باقی ماند. به طور نمونه، بت پرستان، به بت‌های خود روی می‌آوردند تا نیازهایشان را برآورده کنند و شدايد را از آنان برطرف سازند. مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصَرُونَ﴾ (یس / ۷۴) آنان برای نجات از مشکلات نیاز به یاری بت‌ها داشتند و به آنان روی می‌آوردند. بنابراین نباید انتظار داشت در معنای إله مشرکان، تحیر یا تسکین و... یافت شود.

از میان سه احتمال یاد شده درباره رابطه معنای معبود با سایر معانی برای واژه «إله» احتمال دوم قوی‌تر به نظر می‌رسد و می‌توان گفت معبود معنای استعمال عرفی این واژه و معنای التجاء، اشتیاق و

۱. نک: مؤمنون / ۶۴-۶۳.

تَحْيِرَ وَضَعَ لَعْوَىٰ أَنِ اسْت. از آیات شریفه ﴿...ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ﴾ (نحل / ۵۳) ﴿وَحَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْتَرُونَ﴾ (مؤمنون / ۶۴) می‌توان بر معنای إله از يتأله اليه عند الحوائج و الشدائد یعنی من يتضرع اليه و يجأرُله^۱ تأکید کرد. این معنا با سرشت انسان که با معبود واقعی‌اش آشناست ولی علایق و اسباب وی را غافل می‌کند ولی در سختی‌ها و شداید - که موانع برطرف می‌شود و اسباب سمت خود را نشان می‌دهند - به او پناه می‌آورد و در پیشگاه او خالصانه تضرع می‌کند تأیید می‌گردد، همان گونه که در روایات به آن تصریح شده بود.

۱. راغب می‌نویسد: جَأَرَ إِذَا أَفْرَطَ فِي الدَّعَا وَ التَّضَرُّعِ، نك: راغب، مفردات، ماده ج.ا.ر.